

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این موضوع است که آیا ارتداد و جریان احکام مرتد مشروط به این است که مرتد قبل از ارتداد، علم به دین اسلام و حقانیت دین اسلام پیدا کرده باشد، بعد از این علم انکار کند؟ یعنی در حقیقت، مرتد یعنی منکر از روی علم، مرتد یعنی کسی که در باطنش یقین به حقانیت اسلام دارد اما انکار می‌کند. آیا این موضوع برای ارتداد است یا اینکه نه، مطلق انکار، مطلق خروج عن الدین، مطلق تبدیل دین، یک کسی مسلمان است فکر نمی‌کند که آیا این اسلام حق است یا نه؟ اما می‌گوید مسلمانم، پدر و مادرش هم مسلمان بودند، بعد مسیحی می‌شود آن هم فکر نمی‌کند که آیا حق است یا نه؟ اما الآن می‌گوید «تنصّر». کدام یک از اینها ملاک است؟

بررسی جمع روایات و آیات در باب مرتد

گفتیم ما باشیم و روایات، روایات تعابیر متعددی دارد، اگر بخواهیم روی صناعت اجتهادی پیش بیاوریم دیگر وجهی برای تقیید وجود ندارد؛ زیرا در بین این روایات تعارضی وجود ندارد. یک روایت می‌گوید: «من جحد»، یک روایت می‌گوید «من خرَج»، یک روایت می‌گوید «من انکر»، یک روایت می‌گوید «من تنصّر»، بین اینها حتی تعارض بدوی هم نیست. بین اطلاق و تقیید یا عام و خاص تعارض بدوی وجود دارد، اما اینجا تعارض بدوی هم نیست تا بخواهیم در اینجا تقیید بزنیم، اما اینجا در بعضی از آیات قرآن قید «من بعد ما تبین لهم الهدی» آمده است.

خداوند در آیه 109 بقره می‌فرماید:

(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

یعنی اهل کتاب دنبال این هستند که شما را مرتد کنند و بعد از ایمان‌تان شما را کافر کنند.

در آیه 25 سوره مبارکه محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى». در دو آیه این قید را داریم و نمی‌توانیم بگوئیم این یک قید توضیحی یا قید غالبی است. بله، یک وقت می‌گوئیم «من بعد ما تبین لهم الحق» یا «من بعد ما تبین لهم الهدی»، قید غالبی یا قید توضیحی است، اما اینجا نیست، این قید احترازی است و قاعده این است که «الاصل في القيود أن يكون احترازيًا»، لذا قرآن ارتداد را که عذاب برایش مترتب می‌کند «الشيطان سؤل لهم و املی لهم»^[1]، قید علم را دارد؛ یعنی مرتدی این احکام برایش بار می‌شود (که «یقتل، یقسّم امواله، بانث زوجته»، این سه حکم بسیار سخت در

دنیا، عذاب الیم در دنیا و عذاب الیم در آخرت هم سر جای خودش هست)، جایی است که کسی بداند اسلام حق است، نه اینکه حتماً با برهان فلسفی باشد؛ یعنی ولو با یک معجزه، ولو با یک کرامت، ولو با یک چیزی که یقین پیدا کند خدا حق است، پیامبر حق است، قرآن حق است، که نوع مردم هم این را دارند.

پس اگر کسی «ولد علی الاسلام» و به سن بلوغ رسید، بعد می‌گوید من حالا می‌خواهم تحقیق کنم، یا فعلاً در حال شک هستم، اینجا ما نمی‌توانیم احکام مرتد برایش بار کنیم، آن روایاتی که می‌گوید: «من شکّ فقد کفر»، آن هم «من شکّ بعد التّبین و العلم»؛ یعنی یک کسی علم پیدا کرد «بعد العلم اذا شکّ»، یا «بعد العلم خرج کاملاً» یا «بعد العلم شکّ».

لذا آیات قید احترازی دارد و با آیات باید یک کشف عنوانی در خود روایات کنیم. اساساً روایات مخصوصاً اگر در یک موضوعی روایت متعدد با تعابیر متعدد بود ما باشیم و روایات تنافی وجود ندارد، می‌گوئیم مرتد «سواء علم أو لم یعلم»؛ کسی که «انکر، شکّ»، همه اینها مرتد می‌شود، اما بالاخره آیات هم یکی از ادله محکم بحث ارتداد است و این قید در آیات وجود دارد ولو در روایات نیامده است.

این مطلب مسلم است که بگوئیم تمام این روایات مقید به آیه شود و آیه حاکم بر روایات است. اگر در آیات قیدی بود قید احترازی است و اینجا تنافی حاصل می‌شود. اگر گفتیم این قید احترازی است؛ یعنی «اذا لم یتبین له الهدی و انکر فلیس فی المرتد»، این با اطلاق روایات منافات پیدا می‌کند و تقیید می‌زند و یا بگوئیم حاکم است. این طرف قضیه که روایتی بی‌آیه و اطلاق آیه‌ای را تقیید بزند فراوان داریم، اما اگر یک قید مهمی در یک موضوعی در آیات بود و در روایات نیامده باشد باید روایات را تقیید زد. البته همه روایات هم به دست ما نرسیده، این روایتی که در دست ما هست.

نکته اول

با توجه به آیات این نتیجه را گرفتیم که ارتداد جایی است که «انکر»، «خرج» و «شکّ» همه‌اش بعد التّبین است، اما با قطع نظر از این آیه شریفه 25 سوره محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، اگر گفتیم در این روایات تنافی وجود ندارد دو راه در مورد روایات وجود دارد:

1. اول آن‌که بگوئیم در روایات تعابیری همچون «جحد»، «خرج»، «شکّ»، «انکر» آمده و چون تنافی نیست پس هر کدام موضوع خودش را دارد.

2. راه دیگر آن است که از موضوع قدر متیقن‌گیری کرده و بگوئیم قدر متیقن این روایات، «جحد» است؛ یعنی از نظر عقلانی عقلاً می‌گویند: اینجا همانند جایی است که در یک قضیه‌ای ده نفر خبر می‌آورند منتهی با تعابیر مختلف، در اینجا نیز تعابیر در این اخبار مختلف است و از این عناوین مختلف باید یک قدر متیقن گرفت البته با قطع نظر از بحث اطلاق و تقیید و بگوئیم قدر متیقن از موضوع ارتداد، انکار از روی علم است؛ چون اصل، عدم جواز القتل و عدم جواز تقسیم الاموال و یقاً نکاح است. قدر متیقنی که با آن بخواهیم با این اصول مخالفت کنیم انکار از روی علم است؛ یعنی خود کلمه «جحد» می‌شود قدر متیقن، نه این‌که تنافی دارد تا بگوئیم تنافی ندارد تا بخواهد تقیید بزند. به بیان دیگر، ولو از راه صناعت اطلاق و تقیید هم وارد نشویم اما قدر متیقن گرفته و می‌گوئیم بالاخره ارتداد یک قدر متیقنی دارد و قدر متیقنش اطلاق نیست، اطلاق برای ما مشکوک است و قدر متیقنش انکار از روی علم است.

در گذشته این بحث مطرح شد که صاحب جواهر و کشف اللثام گفته‌اند در ارتداد باید «اظهر الاسلام» باشد، یا تعبیر می‌کرد به «مما يصفه الاسلام»، حال باید دید که آیا اظهار اسلام لازم است یا نه؟ ما در آنجا نسبت به روایاتی که صاحب جواهر به آنها استدلال کرد گفتیم مطلق است. بعد از بعضی از آیات این قید را به دست آوردیم و از حرفمان برگشته و گفتیم در روایات آمده «ارتد بعد اسلامه».

اگر این علم را نیز به همان معنا بگیریم، می‌گوییم اصلاً اینها دو بحث جداگانه نیست. این ارتداد که می‌گوییم بعد العلم است یعنی بعد از همان اظهار الاسلام است. آن آیات هم که می‌گفت «ارتد بعد ایمانه» یا «بعد اسلامه» دلیل می‌شود. اگر هم گفتیم اینها دو بحث است، یکی اظهار اسلام است و یکی علم به اسلام، که البته به نظر بعید می‌رسد دو بحث جدا باشد، ولو در کلمات نه درست تفکیک شده و نه درست تبیین شده است. بنابراین به نظر می‌رسد اینها یک بحث هستند.

بررسی تفاوت ارتداد بعد العلم و بعد اظهار الاسلام

آیا ارتداد بعد العلم است یا ارتداد بعد اظهار الاسلام است، ولو به حسب ظاهر تفاوتی بین‌شان وجود دارد، ولی واقع بحث یکی است. آیا ارتداد جایی است که کسی «تبیین له الحق و اظهر» یا اینکه این دخالت ندارد؟

در سوره آل عمران آیه 100 «يردوكم بعد ايمانكم»، «بعد اسلامهم»^[2] نیز در آیات داریم، اگر این باشد مسئله روشن‌تر می‌شود یعنی دلیل ما فقط منحصر به «ارتدوا بعد ما تبين لهم الهدى»^[3] نیست؛ یعنی هدایت برای اینها روشن شده بوده. لذا خداوند متعال می‌فرماید ابتدا در جایی که حق و هدایت برایش روشن نشده، آن را موضوع حکم قرار نمی‌دهم.

در سوره توبه آمده: «يحلّفون بالله ما قالوا و لقد قالوا كلمة الكفر و كفروا بعد اسلامهم»، در اینجا نمی‌شود گفت که این قید توضیحی و غالبی است، بلکه یک قید احترازی است. پس هم از آیات و هم از روایات مرتد، کفر بعد الاسلام و «بعد تبين الحق» است، یا شک بعد تبين الحق است. یک روایاتی دارد که «من شك فقد كفر»؛ یعنی «من كان عالماً ثم شك و قد كفر»، نه اینکه بگوییم اگر کسی به بلوغ رسید حالا می‌گوید من اول کارم هست، می‌خواهم تحقیق کنم نمی‌دانم اسلام حق است یا نه؟ می‌گوییم مجردی که شک کردید کافر هستید و احکام مرتد باید بر شما جاری شود؟! نمی‌شود.

بررسی شرطیت اسلام یکی از ابویین در مرتد فطری

بحث بعد در ارتداد این است که در مرتد فطری آیا ابویین هر دو باید مسلمان باشند؟ بعد می‌گوییم این بچهای که انعقاد نطفه‌اش در حین اسلام ابویین بوده و بعد هم مرتد شد می‌شود مرتد فطری، یا این که اگر احدهما هم مسلمان باشند کافی است؟ در جایی که ابویین هر دو مسلمان باشند که اصلاً بحثی ندارد؛ زیرا اولاً، این مورد اختلاف نبوده و اجماع داریم. ثانیاً، بالاتر از اجماع هم ضرورت است، ثالثاً دلیل سوم هم موثقه عمار است که در آنجا آمده بود: «كل مسلم بين مسلمين». لذا در این خلافتی نیست. آنچه محل خلاف است این است که اگر احدهما مسلمان بودند آیا عنوان مرتد فطری پیدا می‌کند یا نه؟

در اینجا نیز ادعای اجماع شده است؛ یعنی برخی ادعای اجماع کردند که این هم مرتد فطری است که اگر پدر یا مادر مسلمان باشند، اینجا به دو دلیل غیر از مسئله اجماع تمسک شده است.

این روایات را در گذشته درباره صبی خواندیم که در جلد 28 وسائل ابواب حدّ المرتد باب دوم آمده است.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الصَّبِيِّ يَخْتَارُ الشِّرْكَ وَهُوَ بَيْنَ أَبَوَيْهِ قَالَ لَا يُتْرَكُ وَذَاكَ إِذَا كَانَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيًّا.^[4]

عبارت «الصبي يختار الشرك و هو بين ابويه» یعنی این صبی هنوز مستقل و بالغ نشده و با پدر و مادرش زندگی می‌کند اما مشرک می‌شود. سؤال می‌کند که ما این صبی را اعتنا نکنیم و بگوئیم صبی و مسلوب العبارة است؛ اگر گفت: خدا را قبول ندارم او را رها کنیم؟ امام (عليه السلام) می‌فرماید: نباید او را رها کرد. در روایت بعدی دارد «يضرب على الاسلام»؛ باید این پدر و مادرش تربیت کنند و حتی اگر نیاز هست او را بزنند، منتهی در فرضی که اثر داشته باشد! منتهی بعد دارد: «و ذاك إذا كان احد ابويه نصرانياً»؛ یعنی اگر یا پدر یا مادر نصرانی است و دیگری مسلمان است «لا يترك».

روایت دوم

وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الصَّبِيِّ إِذَا شَبَّ فَأَخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيٌّ (أَوْ مُسْلِمِينَ) قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَامِ.^[5]

این روایت طبق نقل صدوق صحیح است. در این روایت آمده: صبی وقتی تنومند می‌شود یعنی یک مقداری هیکل پیدا کرده و رشد می‌کند، ولی بالغ نیست. صاحب وسائل در اینجا از حيث معنا و نه از حيث نتیجه، اشتباهی کرده و این «شَبَّ» را به معنای بلوغ گرفته است. در متن وسائل دارد بعد از اینکه صبی بالغ شد، در حالی که همان «ما بین ابویه» یعنی «شَبَّ». این صبی نصرانیت را اختیار کرد و یکی از پدر و مادرش نصرانی است، یا ابویه او مسلم هستند یا هر دویشان که این نسخه بدل دارد. حضرت فرمود: «قال لا يترك و لا يضرب على الاسلام».

بنابراین از این دو روایت به خوبی استفاده می‌شود که صبی اگر یا پدر یا مادرش مسلمان بود نطفه او «انعقد على الاسلام»، به عبارت دیگر صبی ملحق به اشرف الابیون است. دلیلش هم این دو روایتی است که خواندیم. بعد عجیب این است که مرحوم شیخ در خلاف می‌گوید: اگر صبیّ مراهق مرتد شد یقتل اگر توبه نکند؛ یعنی او را هم مثل زن مرتده قرار داده است. ایشان یک استدلالی می‌کند که ما در روایات حدود داریم که صبی اگر به ده سالگی رسید حدود بر او جاری می‌شود، وصیتش نافذ است، عتق نافذ است. البته پاسخ مرحوم شیخ را این‌گونه داده‌اند که ما نمی‌توانیم به این روایت در ما نحن فیه تمسک کنیم؛ زیرا آن ادله‌ای که می‌گوید «رفع القلم عن الصبی» فقط به یک موارد خاصی تقیید خورده، به نفوذ در وصیت، نفوذ در علم، یا حتی بعض الحدود، اما نمی‌توانیم بگوئیم قتل هم درباره‌اش جاری کنیم.

به هر حال، این یک دلیل است برای این‌که اگر احد الابیون مسلمان بود این عنوان مرتد فطری را پیدا می‌کند.

[1] . سورة محمد، آيه 25.

[2] . سورة توبه، آيه 74.

[3] . سورة محمد، آيه 25.

[4] . الكافي 7- 256- 4، و التهذيب 10- 140- 553؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 326، ح 34870- 1.

[5] . الكافي 7- 257- 7؛ الفقيه 3- 152- 3554؛ التهذيب 10- 140- 554؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 326، ح 34871- 2.